

تبیین و تشریح حقیقت انسان به عنوان یکی از پیش‌فرض‌های اصلی روان‌شناسی با تأکید بر مفهوم «حی متاله» براساس نظریه «تفسیر انسان به انسان» آیت الله جوادی آملی

محمد علیان

دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول). ایران. اصفهان.

mo.aliyan@gmail.com

فرزانه نوری

دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه اصفهان. ایران. اصفهان.

noorifarzaneh85@gmail.com

چکیده

هدف از پژوهش و نوشتار حاضر تبیین و تشریح حقیقت انسان به عنوان موضوع اصلی روان‌شناسی با تأکید بر مفهوم «حی متاله» براساس نظریه «تفسیر انسان به انسان» جوادی آملی بود. در این پژوهش و نگارش از روش تحقیق کیفی و کتابخانه‌ای برای رجوع به منابع غنی و اصیل اسلامی و روان‌شناختی استفاده شد. موضوع انسان و ارائه یک تعریف جامع، صحیح و پایدار از حقیقت انسان از ابتدا مدنظر تمامی متفکران و محققان علمون انسانی بوده است. مکاتب مختلف روان‌شناسی براساس تعریف خود از انسان به مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی او می‌پردازند؛ از این‌رو، در روان‌شناسی یک تعریف جامع و کامل از انسان وجود ندارد و بعضاً تعاریفی با نگاه بدینانه به انسان و در سطوح مادی ارائه می‌شود. برای ارائه یک تعریف جامع، صحیح و پایدار از انسان باید به شناخت «حدّ تام» انسان پرداخت. براساس نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر، انسان به عنوان «حی متاله» تعریف می‌شود. این مفهوم در حین اینکه به تعریف جنس انسان (حی) می‌پردازد، فصل الفصول انسان (متاله) را نیز معرفی می‌کند. بر همین اساس انسان برای نیل به فصل الفصول خود دارای چهار مرتبه و سه ساختار وجودی اساسی است. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم «حی متاله» به عنوان اساسی‌ترین رکن نظریه «تفسیر انسان به انسان» جوادی

مقدمه

آملی، موجبات ارائه یک تعریف جامع، پایدار و صحیح را براساس تکیه بر معارف
قرآنی فراهم می‌آورد.

کلیدواژگان: انسان، حی، متأله، تفسیر انسان به انسان.

امروزه روان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای در عرصه‌های مختلف علمی، پژوهشی، اجرایی و... در نقاط مختلف جهان به خود اختصاص داده است. بر همین اساس، امروزه کمتر موضوعی را در زمینه علوم انسانی می‌توانیم مشاهده کنیم که نسبتی با روان‌شناسی نداشته باشد یا از نگاه روان‌شناسی قابل بررسی نباشد.

روان‌شناسی عبارت است از بررسی علمی رفتار و فرایندهای ذهنی (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۸: ص ۴۲). با کمی دقیق و بررسی عمیق‌تر این تعریف می‌توان این گونه بیان کرد که موضوع اصلی روان‌شناسی بررسی رفتار و فرایندهای ذهنی است. این بررسی می‌تواند در دو حیطه مورد مطالعه قرار گیرد: انسان و حیوان. اگر بخواهیم روان‌شناسی را در حیطه مطالعات مربوط به انسان مطالعه کنیم، مولفه‌ای که به مطالعات ما در این زمینه جهت خواهد داد موضوع و مفهومی به نام «انسان» است.

مکاتب مختلف روان‌شناسی براساس دیدگاه‌های خود هر کدام تعریف خاصی از انسان ارائه داده‌اند و براساس همین تعاریف ماهیت انسان را مشخص کرده و به مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی انسان براساس دیدگاه خود پرداخته‌اند. رویکردهای روان‌شناختی معاصر که شامل رویکردهای زیست‌شناختی، رفتاری، روان‌تحلیل‌گری، شناختی و پدیدارشناختی هستند، هر کدام تعریف خاصی از انسان ارائه می‌دهند. در رویکرد زیست‌شناختی تمرکز بر روی ساختارهای زیستی بدن انسان است، به‌گونه‌ای که این رویکرد در پی شناخت فرایندهای زیستی-عصبي زیربنای رفتار و فرایندهای ذهنی است. رویکرد رفتاری بیشتر با محرك‌ها و پاسخ‌های قابل مشاهده سروکار دارد. رویکرد شناختی که تاحدودی واکنشی در برابر محدودیت‌های رویکردهای رفتارگرایی نیز است، تمرکز خود را بر روی بررسی فرایندهای ذهنی قرار داده است. رویکرد روانکاوی بخش عمده رفتار آدمی را ناشی از فرایندهای ناھشیار می‌داند و ریشه رفتار انسان را یک غریزه فطری معرفی می‌کند. رویکرد پدیدارشناختی به نحوه درک، فهم و تفسیر انسان از مسائل اجتماعی توجه خاصی دارد و براساس یک نگاه انسان‌گرایانه رویکردهای رفتاری و روانکاوی را در می‌کند (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۸: صص ۵۱-۴۸).

با یک بررسی اجمالی در مکاتب مختلف روان‌شناسی پرسشی اساسی ذهن انسان را درگیر می‌کند که کدامیک از این رویکردها، رویکرد اصلی و قابل اعتماد برای شناخت ماهیت انسان و بررسی رفتار و فرایندهای ذهنی او هستند. نکته قابل توجه دیگر آنجا است که بنیان‌گذاران این مکاتب و پیروان آنها نگاه‌های بسیار متنوع و متکبری درباره حقیقت انسان دارند. زیگموند فروید^۱ به عنوان بنیان‌گذار مکتب روانکاری انسان را به عنوان «حیوان غیرقابل اعتماد» معرفی می‌کند (عباسی، ۱۳۹۱) و ادوارد برنایز^۲، خواهرزاده فروید، به عنوان مؤسس رشته روابط عمومی، براساس پذیرش نگاه فروید، انسان را «حیوان خطرناک» معرفی می‌کند (همان). ابراهام مزلو^۳ به عنوان یکی از بزرگ‌ترین روان‌شناسان مکتب پدیدارشناختی و با نگاهی انسان‌گرایانه نظریه خود را برای یک نظام اقتصادی براساس درخواست دولت امریکا در دهه ۱۹۷۰، جهت خروج از وضعیت رکود اقتصادی با یک نگاه مادی‌گرایانه ارائه می‌دهد و نگاه به انسان را در حوزه مادی‌گرایی متوقف می‌کند (همان). حتی اگر از نگاه جامعه‌شناسان نیز به این موضوع پردازیم، جدیدترین نظریه در این حوزه مربوط به جامعه‌شناس بر جسته معاصر به نام ژان فرانسوا دورتیه^۴ است. او انسان را به عنوان «حیوان ناشناخته» معرفی می‌کند (همان).

براساس مطالبی که مطرح شد و با یک بررسی اجمالی و اندکی تأمل، مشخص می‌شود که مکاتب روان‌شناسی معاصر برای شناخت «انسان» یک دستگاه فکری و مبنایی مشخصی نداشته و بر همین اساس هر کدام تعریف خود را از «انسان» ارائه می‌دهند. نکته قابل توجه این است که چگونه از یک حقیقت واحد برداشت‌های مختلفی ارائه می‌شود؟ آیا این موضوع که از حقیقت واحدی به نام «انسان» برداشت‌های مختلفی ارائه می‌شود، مصدق باز تعدد قرائتها از یک متن ورجمع به هرمنویک فلسفی نیست؟ (حسین‌زاده، ۱۳۹۰: ص ۱۲۹). این سؤالات و چنین سؤالاتی، اندکی انسان را به تأمل می‌کشاند که آیا واقعاً امکان شناخت انسان به صورت متقن، جامع و پایدار وجود ندارد؟ اشکال دیدگاه‌های فعلی آن است که سبب شده‌اند انسان بیش از آنکه برخوردي حاضرانه با خود داشته باشد، برخوردي غایيانه با خود دارد (طاهرزاده، ۱۳۹۰: ص ۱۸).

براساس مطالبی که مطرح شد، کاملاً مشخص است که پرداختن به موضوعی به نام «انسان»

1. Sigmund Freud
2. Edward Louis James Bernays
3. Abraham Harold Maslow
4. Jean-Francois Dörtier

وارائه یک تعریف مشخص و پایدار از «حقیقت انسان» از همان ابتدا در تمامی حوزه‌های علوم انسانی و بهویژه روان‌شناسی امری بدیهی، لازم و ضروری بوده است. از طرفی، نبود یک تعریف مشخص و ارائه تعاریفی تک‌بعدی و بعض‌اً تا صحیح از حقیقت انسان موجبات ارائه نظریاتی را در روان‌شناسی فراهم آورده که امروزه توانایی پاسخ‌گویی به سوالات بدیهی و اساسی جامعه انسانی را به صورت کامل و جامع نداشته و دارای نواقص زیادی هستند. بر همین اساس نوشتۀ حاضر در راستای پاسخ‌گویی به چند سؤال اساسی برآمده است:

۱. مراتب شناخت بر چه اساسی قابل تبیین است؟
۲. آیا امکان شناخت جامع و صحیح «انسان» وجود دارد؟
۳. برای شناخت انسان و ارائه یک تعریف صحیح و درست از «حقیقت انسان» ملاک و مبنا چه باید باشد؟

پاسخ به سه سؤال ذکر شده ضرورت منطقی، علمی و جریان‌ساز در عرصه تحول علوم انسانی و به صورت خاص در عرصه روان‌شناسی است؛ چراکه همان‌طور که از تعریف این رشته بر می‌آید، هدف اصلی آن مطالعه رفتاری و فرایندهای ذهنی انسان است و اگر ابتدا تعریف درستی از «حقیقت انسان» ارائه نشود پرداختن به دو مؤلفه رفتار و فرایندهای ذهنی سرانجام مناسبی نخواهد داشت. در این نوشتار براساس نظریه «تفسیر انسان به انسان» جوادی آملی و با تأکید بر مفهوم «حی متاله» به سه سؤال یادشده پاسخ و در پایان تعریف جامعی از انسان ارائه خواهد شد.

مراتب شناخت

برای کسب شناخت درباره هر موضوعی مرتبی (انواعی) وجود دارد. در بحث «معرف» آمده است که از پنج راه می‌توان شیء را شناخت: حد تام، حد ناقص، رسم تام، رسم ناقص، تمثیل (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ص ۱۳۵). حد تام بررسی ذاتیات خود شیء و بهترین راه شناخت انسان است و تمثیل از همه ضعیفتر است (همان: ص ۱۳۶). بر این اساس می‌توان این مراتب را این‌گونه تشریح کرد:

۱. تمثیل: شناخت انسان براساس مثال و تشییه آن به دیگر موجودات است، مثلاً اینکه می‌گویند انسان مانند حیوان است یعنی زنده است، تغذیه و خوراک دارد، نفس می‌کشد یا اینکه می‌گویند انسان مانند جمادات متتشکل از ماده است و مانند گیاهان دارای رشد و نمو است. تمثیل برای کسی که به ذاتیات و لوازم ذاتی دسترسی ندارد، شیء را در حد تشییه و تقریب ذهنی تبیین می‌کند (همان، ۱۳۸۹: ص ۱۳۵).

۲. رسم ناقص: شناخت و معرفی انسان براساس ویژگی‌های جسمانی و مادی اما به صورت ناقص است، مثلاً بررسی ابعاد مادی و بدنی انسان به صورت کلی (اندام‌های بدنی، وظایف آنها و...).

۳. رسم تام: شناخت و معرفی انسان براساس ویژگی‌های جسمانی و مادی به صورت کلی و جزئی و بررسی ابعاد مادی و بدنی انسان به صورت کامل است (از معرفی بنیادی ترین سلول‌ها تا اندام و وظایف آن).

۴. حد ناقص: شناخت و معرفی انسان براساس ابعاد غیرمادی است که به ذاتیات انسان می‌پردازد، اما نه به صورت کامل و دقیق.

۵. حد تام: بالاترین مرتبه از راه‌های شناخت انسان است که به بررسی ذاتیات خود انسان می‌پردازد و به اصل و حقیقت آن اشاره کرده، به‌گونه‌ای که با تسلط بر این مرتبه از شناخت انسان، انواع دیگر شناخت انسان نیز تسهیل شده و به راحتی صورت می‌گیرد.

جوادی آملی بعد از تشریح راه‌های شناخت انسان، به بیان این نکته می‌پردازند که برای دستیابی به «حد تام» جهت شناخت انسان و ارائه یک تعریف مناسب از حقیقت انسان باید به قرآن و معارف قرآنی به عنوان مبنای اساسی و پایدار رجوع کرد و در همین راستا می‌فرمایند:

«هریک از راه‌های پنجمگانه شناخت تصویری را با روش‌های مختلف قرآنی، عقلی و شهودی می‌توان پیمود. برای تعریف و تصور انسان، نیز همانند سایر اشیا پنج راه وجود دارد که بهترین آنها تعریف انسان به حد تام او است و همان‌گونه که گفته شد، معارف قرآنی بهترین تحدید تام انسان است» (همان: ص ۱۳۶).

دلایل رجوع به قرآن کریم برای دستیابی به حد تام در شناخت انسان

قرآن کریم چون به ذات و اصل وجود انسان می‌پردازد؛ بنابراین، بالاترین مرتبه شناخت انسان را دارد و دلایل خود را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. قرآن کریم خود مدعی این است که مبین و آگاه‌کننده هر چیزی است (همان: ص ۱۳۶).

۲. تحریر، تبیین و تفسیر قرآن کریم درباره اشیا با تازگی همراه است و تنها تأیید نیست.^۲ مقصود از نوآوری، تنها تقدیم زمانی تبیین معارف نیست که شاید بشر در درازمدت کشف

۱. «... تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹).

۲. «... يَعْلَمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ...» (بقرة: ۱۵۱): «به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد».

ملاک انسانیت از دیدگاه قرآن

قرآن کریم براساس آیات ۱۴-۱۲ سوره مبارکة «مؤمنون»^۱ به تشریح نحوه خلقت انسان می‌پردازد:

۱. «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يُسْمَعُونَ أَوْ يُعْقَلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامُ بَلْ هُمْ أَصْلُ سَبِيلًا...» (فرقان: ۴۴): «آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهم‌ترند!».
۲. «وَلَئِنْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ثُمَّ حَعْلَنَا نُظْفَةً فِي قَرَارِ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَّةً فَخَلَقْنَا الْعَلَّةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا النَّعَمَ لَهُمَا ثُمَّ أَشَأْنَاهُمَا خَلْقَآخْرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْحَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴-۱۲): «... وَما انسان را از عصره‌ای از گل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمتن [رحیم] قرار دادیم، سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده‌شده] و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم، سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!»

«از آنجاکه از مهم‌ترین رسالات قرآن، تبیین انسان است که در پرتو آن انسان تکمیل و

تریبیت می‌شود، باید تعریف انسان را از دیدگاه قرآن دانست (همان: ص ۱۳۷)».

۴. قرآن کریم در بعضی مواقع انسان را از چهارپایان نیز کمتر می‌داند و آنها را در بدترین مسیر معرفی می‌کند^۱ (همان: ص ۱۳۸) و این نشان‌دهنده آن است که امکان رساندن به ملکوت اعلیٰ برای انسان و همچنین تنزل به بدترین و پایین‌ترین مقامات نیز برای او وجود دارد. با توجه به مطالبی که بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که خداوند متعال به عنوان خالق هستی، در قرآن کریم برای شناخت انسان به بالاترین مرتبه از شناخت او پرداخته است و از آنجاکه خداوند متعال صاحب علم و کمال مطلق است، بهترین مبنای برای شناخت انسان، قرآن کریم است که دارای برترین نگاه است.

جوابی آملی درباره این موضوع می‌فرمایند:

کند، بلکه تعلیم مطالبی است که هرگز در قلمرو قدرت بشر تا دامنه معاد قرار نمی‌گیرد (همان: ص ۱۳۷). یکی از ویژگی‌های دلیل و تبیین خوب بهره‌مندی از طراوت و تازگی و حفظ آن است. همچنین، یک تبیین و دلیل مناسب باید تأیید کافی نیز داشته باشد.

۳. قرآن به عنوان کتاب راهنمای زندگی انسان باید بتواند حقیقت انسان را تبیین کرده تا

زمینه‌های تکمیل و تربیت او را به صورت کامل بیان کند. عدم تبیین درست انسان مانند آن است که ما وسیله موردنیاز خود را تهیه کنیم، اما به دلیل عدم تبیین درست آن برای ما و عدم شناخت کافی از آن نتوانیم به طرز صحیحی از آن استفاده کرده و موجبات آسیب به خود و دیگران را فراهم کنیم. پس کاملاً عقلانی به نظر می‌آید که قرآن باید به تبیین انسان پردازد.

جوابی آملی درباره این موضوع می‌فرمایند:

۱. مراحل خلقت جسمانی انسان (از نطفه تا لحم)

این مراحل که بین انسان و حیوان مشترک است، سیر پیدایش انسان از ابتدایی ترین سطوح مادی تا پیچیده‌ترین آن را تبیین می‌کند. براساس این مراحل شناخت انسان در بعد مادی و اشتراکی آن با حیوانات تشریح می‌شود.

۲. وجه تمایز انسان از حیوان

انسانی که در مراحل خلقت جسمانی خود با حیوانات مشترک است برای اینکه از حیوانات متمایز شود، پذیرای یک خلق جدید (خلق دیگر) می‌شود، به گونه‌ای که ذات لا یزال الهی به سبب این خلق بر خود تبریک می‌گوید. حال سؤالی مطرح می‌شود که مگر این خلق جدید و خلق دیگر چیست که وجه تمایز انسان را از حیوانات و سایر موجودات مادی مشخص می‌کند؟

پاسخ این سؤال را نیز باید در قرآن جست و جو کرد. قرآن مبین در پاسخ به این سؤال در آیه ۲۹ سوره حجر، آنچه موجب وجه ممیزه انسان از حیوان می‌شود را «روح» معرفی می‌کند. جوادی آملی این وجه ممیزه، یعنی همان «روح» را «فصل الفصول» انسان می‌داند و برای تبیین آن به گونه‌ای خلاقانه از آیات ابتدایی سوره مبارکه «الرحمن»^۱ استفاده می‌کند و در تشریح آن می‌فرمایند:

«خداوندرحمان هم آن‌گونه که از نام او به عنوان حقیقت مطلق عالم برمی‌آید رحمت را آموختش می‌دهد و رحمت چیزی نیست جز قرآن و قرآن چیزی نیست جز فطرت، سرشت پاک الهی و خداجو که در انسان به واسطه رحمت الهی قرار می‌گیرد تا انسان به صورت فطري آماده پذيريش دستورات الهی و حیات طبیه باشد و آنگاه خداوند انسان را خلق کرده و به واسطه تعلیم رحمت که همان قرآن است اورا صاحب بیان می‌کند» (همان: ۱۳۸۹؛ صص ۱۴۳-۱۴۲).

براساس آیات مطرح شده، یعنی آیات ۱۴-۱۲ سوره مبارکه «مؤمنون» و ۱-۱۴ سوره مبارکه «الرحمن»، جوادی آملی نظریه «تفسیر انسان به انسان» که تعریفی نو و تازه است را در عین صحیح بودن بنگاه قرآنی بیان می‌دارند و انسان را «حی متأله» معرفی می‌کنند. نظریه «تفسیر انسان به انسان» از ابداعات بکر و بی‌نظیر جوادی آملی است که با اشراف کامل به حقایق قرآنی و معارف عرفانی، بساط این نظریه را گسترد و تأثیرات آن پیش رفته و موشکافانه مسائل آن را تحلیل کرده است (همان: ص ۱۶).

۱. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹): «... هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»
۲. «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَمَهُ الْبَيْانَ» (الرحمن: ۴-۱): «... خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید و به او بیان را آموخت».

حی متّاله

مفهوم «حی متّاله» مفهومی اساسی در بحث شناخت و تعریف انسان است که براساس معارف قرآنی قابل استنتاج و تبیین است. این مفهوم از دو بخش اساسی تشکیل شده است:

۱. «حی»: این قسمت از تعریف انسان، به جنس او اشاره دارد که جامع حیات گیاهی، حیوانی و انسانی است و فصل قدیم انسان را شامل می‌شود (منظور از فصل قدیم انسان به معنای تقدم در پیدایش و آفرینش است یعنی بعد جسمانی و حیات مادی انسان در سیر آفرینش مقدم بوده است). بر همین اساس می‌توانیم بگوییم «انسان حی است» (همان: ص ۱۵۰).

۲. «متّاله»: این قسمت از تعریف اشاره به حد انسان دارد (حد تام) و مبنی خداخواهی مربوط به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت «الله» است و فصل اخیر انسان را شامل می‌شود (منظور از فصل اخیر به معنای همان پیدایش جدید و نو است و به فصل الفصوص یعنی اصل و اصالت انسان اشاره می‌کند). بر همین اساس، اصالت انسان و آنچه باعث وجه تمایز او از حیوانات و سایر موجودات می‌شود، «متّاله» بودن انسان است که ریشه در روح انسان دارد و توانایی خداجویی بالفطره انسان را روشن می‌کند (همان: صص ۱۵۰-۱۵۱).

جوادی آملی در تشریح بیشتر مفهوم «حی متّاله» این گونه می‌فرمایند:

«در نگاه فطری و باطنی، همه انسان‌ها «حی متّاله» هستند، یعنی حیات الهی و تاله

ملکوتی در فظرت همه انسان‌ها نهادینه شده است» (همان: ص ۱۵۱).

براساس مطالب مطرح شده، حقیقت انسان با توجه به نظر جوادی آملی براساس مبنای قرآنی مشخص شد؛ انسانی که به عنوان «حی متّاله» معرفی می‌شود برای دستیابی به غایت کمال خویش و ذوب در الوهیت «الله» نیازمند دو موضوع اساسی است. ایشان این دو موضوع اساسی را مراتب و ساختارهای وجودی انسان مطرح می‌کنند:

الف- مراتب وجودی انسان: بر پایه قرآن کریم انسان چندین لایه دارد. همان‌گونه که جهان هستی از ملک تا ملکوت اعلی، دارای عوالم چهارگانه ماده، مثال، عقل و اله است؛ وجود انسان نیز دارای مراتب چهارگانه مادی، مثالی، عقلی و الهی است (همان: ص ۱۶۵).

- مرتبه مادی: این مرتبه از وجود، همان وجودی است که گیاهان از آن بهره‌مند هستند که شامل تغذیه، نمو و تولید است (همان: ص ۱۶۶).

- مثالی: این مرتبه از وجود به مرتبه حیوانات اشاره دارد که شامل شهوت و غصب می‌شود و خداوند متعال در قرآن کریم در وصف آنها می‌فرماید: «غذا می‌خورند و در بازار راه

می‌روند»^۱ (همان: ص ۱۶۶). عده‌ای از انسان‌ها در این مرتبه متوقف می‌شوند و زندگی خود را در شهوت‌های معنای تمایلات و در غضبات خود می‌گذارند و بر اساس آیه مذکور، مانند کسانی هستند که فقط به خوردن می‌پردازنند و در بازار دنیا تمایلات خود را جست و جو می‌کنند.

- عقلی: این مرتبه از مراتب وجود، به وجود عقلی انسان اشاره دارد و به سه دسته تقسیم می‌شود: «مادی گرایان»، افرادی که فقط از عقل خود برای نیل به اهداف مادی و دنیوی استفاده می‌کنند و چون خداوند را فراموش می‌کنند، خودشان را نیز فراموش کرده و جزء گروه فاسقین می‌شوند؛^۲ «صاحب ادراک»، این مرتبه ناظر به وجود عقلی انسان است که صاحب ادراک و رأی است و انسان با این مرتبه از هستی خود، با معارف الهی مرتبط می‌شود و برای خود تصمیم عاقلانه می‌گیرد؛ «مرتبط با معارف الهی»، در این مرتبه عقل در جایگاهی قرار می‌گیرد که توانایی ذاتی و بالقوه را برای وصول به معارف الهی دارد و با به کارگیری صحیح آن انسان می‌تواند به معارف عمیق الهی دست پیدا کند (همان: ص ۱۶۶).

- الهی: این مرتبه بالاترین مرتبه وجودی انسان است که همان «امانت الهی» است و به «فصل الفصول» انسان اشاره دارد و خداوند کریم در قرآن می‌بین این گونه می‌فرماید که: «افرادی هستند که به واسطه عدم در نظر گرفتن امانت الهی و ظلم به این امانت الهی، به خودشان ظلم می‌کنند».^۳ بزرگترین ظلمی که انسان می‌تواند به خود کند این است که این امانت الهی که خداوند در مراتب وجودی او به ودیعه قرار داده است را، به دلیل فراموش کردن خداوند، از یاد ببرد و با از یاد بردن خداوند و خویش در گروه فاسقان قرار بگیرد (همان: صص ۱۶۷ و ۱۶۸).

ب- ساختارهای وجودی انسان: خداوند حکیم بر اساس اینکه انسان را «حی متله» آفریده است اورا صاحب مراتب وجودی قرار داده و برای طی کردن این مراتب وجودی بر اساس عدالت خود، انسان را از ساختارهای وجودی بهره‌مند کرده است که عبارت‌اند از:

- حیات: این ساختار وجودی که با بالاترین مرتبه وجودی (حی متله) مرتبط است، هماهنگ‌کننده دو ساختار وجودی دیگر است. حیات هماهنگ‌کننده علم و قدرت، برای رسیدن به بالاترین مرتبه وجودی است (همان: ص ۱۹۲). طباطبایی پس از تقسیم موجودات به موجودی که در مقابل محسوسات تعییر حال نمی‌یابد (مانند جماد) و موجودی که در برخورد با محسوسات دگرگون می‌شود (مانند انسان، حیوان و نبات) می‌فرماید: «فَالْحِيَا نَحُو وَجُودٌ يَرْتَشِحُ عَنْهُ الْعِلْمُ

۱. «يَا أَكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسِي فِي الْأَسْوَاقِ» (فرقلان: ۷).

۲. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۹): ...و همچون کسانی نباشد که خدا را فراموش کردن و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقان‌اند».

۳. «لَكُنْ كَائِنُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (بقره: ۵۷).

و القدرة»؛ بنابراین، حیاتی که در انسان و حیوان هست را مبدأ علم و قدرت معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۴۲۲).

-علم: این ساختار وجودی متناسب با مرتبه وجودی عقل بوده و قوای بینشی را شامل می‌شود؛ قوای حس، خیال، وهم و عقل. نازل‌ترین و فرعی‌ترین قوه بینشی انسان قوه حس است که به طور مستقیم در ارتباط با عالم ماده و مادیات است. بالاتر از قوه حس، قوه خیال است که خزانه‌ای برای گردآوری مدرکات قوه حس است. قوه خیال را رابط بین محسوسات و معقولات نیز می‌نامند. قوه وهم وظیفه درک معانی جزئی را دارد و کاری به صورت و کلیات ندارد. قوه عقل بالاترین قوه بینشی انسان است و درک کلیات را بر عهده دارد و شامل عقل نظری و عقل عملی است (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۵-۱۹۳). ادراکات به کمک این قوا از پایین‌ترین سطح خود تا عالی‌ترین سطح آن صورت می‌پذیرد و انسان می‌تواند براساس ادراکات خود به سمت «متاله» بودن خود حرکت کند.

-قدرت: این ساختار وجودی مرتبط با مرتب و وجودی مادی و مثالی است که شامل «تمایلات انسانی» و «توانایی‌های انسانی» است. «تمایلات انسانی» که از غضب و شهوت انسان سرچشمه می‌گیرند (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۶ و ۱۹۷) و «توانایی‌های انسانی» که شامل «استعمار و تسخیر» است. خداوند متعال در بحث درباره توانایی‌های انسان به دو عامل استعمار و تسخیر اشاره می‌کند:

۱. استعمار: به معنای استفاده مفید و بجا از عالم ماده در راستای نیل به اهداف الهی است که خداوند متعال در قرآن کریم ذیل آیه ۶۱ سوره مبارکه «هود» به آن اشاره کرده است.^۱
۲. تسخیر: در اینجا نیز انسان به دوشیوه و یا دو امکان می‌تواند در طبیعت و عالم مادی اعمال قدرت و نفوذ خود را نشان دهد: الف) نظم جهانی، خداوند متعال براساس نظمی که در جهان قرار داده است امکان نفوذ و تسخیر در عالم را برای انسان‌ها فراهم کرده است؛^۲ ب) قدرت داده شده به انسان، انسان براساس قدرتی که دارد می‌تواند در عالم ماده نفوذ کرده و آن را به تسخیر خود درآورد (همان، ۱۳۸۹: صص ۲۰۶-۱۹۸).

روش تحقیق

۱۳۲

در پژوهش و نوشتار حاضر روش تحقیق از نوع کیفی و کتابخانه‌ای بود. برای جمع‌آوری اطلاعات به منابع غنی و اصیل اسلامی و روان‌شناسی مراجعه شد و با تأکید بر نظر جوادی آملی به تحلیل

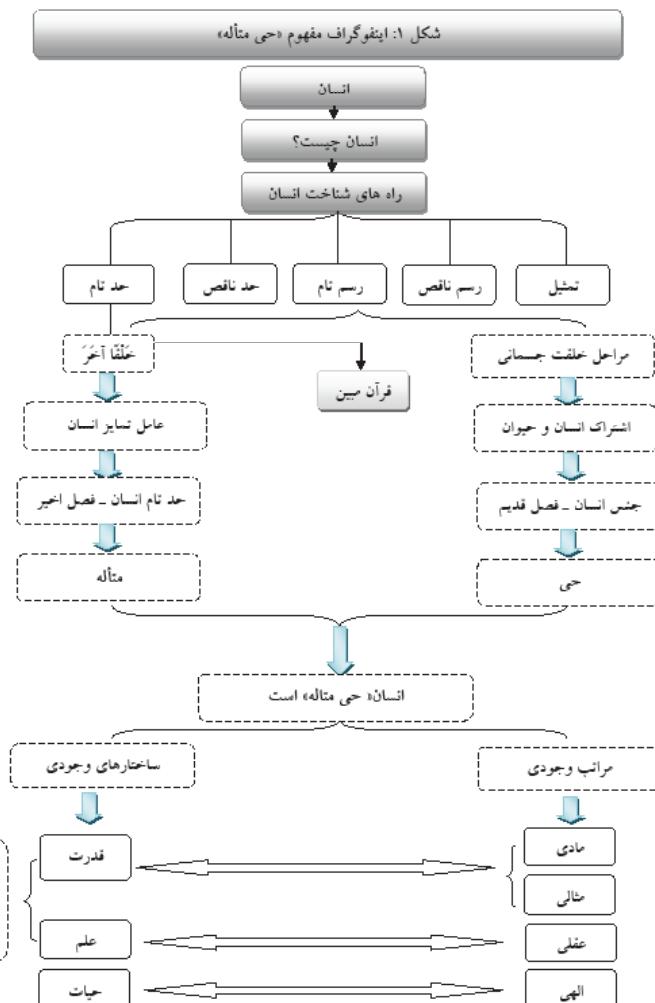
۱. «هُوَ أَنْسَاكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْرَكُمْ فِيهَا» (هود: ۶۱).

۲. «أَنَّ اللَّهَ سَحَرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (لقمان: ۲۰).

کیفی مطالب پرداخته شد. در این روش منابع کتابخانه ای دست اول با توجه به موضوع پژوهش انتخاب شد و سپس با مطالعه دقیق آنها، از مباحث اساسی و اصلی مطرح شده در هر کدام از منابع فیش برداری شده و به تدوین مقاله پرداخته شد.

یافته‌ها

براساس مطالب مطرح شده، می‌توان خلاصه یافته‌ها را به صورت شکل زیر مدون کرد. همان‌طور که در اینفوگراف مشخص شده است برای تبیین مفهوم «حی متاله»، باید از سؤال اساسی با عنوان «انسان چیست» آغاز کرد و براساس معارف قرآنی به دنبال پاسخی در حدّ تام برای این موضوع بود.



نتیجه‌گیری

۱. هدف از پژوهش و نوشتار حاضر تبیین و تشریح حقیقت انسان با تأکید بر مفهوم «حی متاله» براساس نظریه تفسیر انسان به انسان جوادی آملی است. موضوع انسان و ارائه یک تعریف اساسی از آن به عنوان یکی از موضوعات اساسی علوم انسانی و بهویژه روان‌شناسی از دیرباز مطرح بوده است. روان‌شناسی به عنوان علم مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی (اتکینسون همکاران، ۱۳۸۸: ص ۴۲)، به بررسی این دو موضوع اساسی در زندگی انسان می‌پردازد. مکاتب مختلف روان‌شناسی از روانکاوی تا پدیدارشناختی براساس نگاه خود به حقیقت انسان تعریف خاصی را از انسان ارائه داده و بر همین اساس، به مطالعه انسان پرداخته‌اند.
۲. مکاتب روان‌شناسی معاصر در تعریف انسان از نگاه‌های متعدد و متکثري بهره‌مند هستند. فرويد به عنوان بنیان‌گذار مکتب روانکاوی انسان را «حیوان غیرقابل اعتماد» معرفی می‌کند و ابراهام مازلوبه عنوان یکی از بزرگ‌ترین روان‌شناسان حوزه پدیدارشناختی با نگاهی انسان‌گرایانه تعریف خود از انسان را در حیطه مادی متوقف کرده و آن را براساس یک نگاه اقتصادمحوری عرضه می‌کند.
۳. سؤال اساسی اینجا مطرح می‌شود که چگونه از یک حقیقت واحد به نام «انسان» برداشت‌های متفاوتی ارائه می‌شود (حسینزاده، ۱۳۹۰: ص ۱۲۹). همچنین، این تعاریف متعدد باعث شده است تا انسان به جای برخورد حاضرانه با خود به برخورد غایبانه با خویش پردازد (طاهرزاده، ۱۳۹۰: ص ۱۸) و سه سؤال اساسی مطرح شده در مقدمه این نوشتار از نگاه روان‌شناختی پاسخی جامع و صحیح نداشته باشد.
۴. یکی از سؤالات اساسی در این نوشتار این بود که «مراتب شناخت بر چه اساسی قابل تبیین

در راستای تبیین هرچه بیشتر اینفوگراف بالا می‌توان این‌گونه به توضیح پرداخت که پس از بیان سؤال «انسان چیست؟»، راه‌های شناخت انسان مطرح می‌شود که خود از پنج محور اصلی تشکیل شده است و در قرآن کریم به بهترین نوع از شناخت انسان که «حد تام» است، پرداخته شده است. جوادی آملی براساس قرآن کریم، برای شناخت حد تام انسان به تشریح دو مؤلفه («حی» و «متاله») می‌پردازد و پس از آن مشخص کردن حقیقت انسان با «عنوان حی متاله» به تبیین چهارگانه مراتب وجودی و سه‌گانه ساختارهای وجودی می‌پردازد که همان‌طور که در اینفوگراف ذکر شده مشخص شده است، مراتب وجودی مادی و مثالی با ساختار وجودی قدرت، مرتبه وجودی عقلی با ساختار علم و مرتبه وجودی الهی با ساختار حیات هماهنگی دارد و دو ساختار وجودی علم و قدرت توسط ساختار وجودی حیات با یکدیگر هماهنگ می‌شوند.

است؟». برای پاسخ به این سؤال می‌توان گفت مراتب شناخت در پنج حوزه قابل تبیین است: تمیل، رسم ناقص، رسم تام، حد ناقص و حد تام. تمیل ضعیفترین مرتبه شناخت و حد تام بالاترین آن را شامل می‌شود که حد تام به بررسی ذاتیات خود شیء یا موضوع می‌پردازد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: صص ۱۳۵ و ۱۳۶).

۵. امکان شناخت انسان به صورت جامع و صحیح زمانی وجود خواهد داشت که در شناخت انسان به «حد تام» آن پرداخته شود و این امر قابل وصول نخواهد بود مگر زمانی که به معارف قرآنی رجوع شود؛ چراکه قرآن کریم در حین بهره‌مندی از طراوت و تازگی، مؤید و تبیین‌کننده هر چیزی است و یکی از رسالت‌های اصلی قرآن کریم براساس حکمت و علم مطلق الهی، تبیین حقیقت انسان است تا انسان بتواند مراتب کمال خود را بشناسد و در راه آن گام بردارد (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۳۷ و ۱۳۶).

۶. با توجه به اینکه برای شناخت انسان در «حد تام» او باید به معارف قرآنی رجوع کرد، قرآن کریم در آیات ۱۲-۱۴ سوره مبارکه «مؤمنون» و آیات ۴-۱ سوره مبارکه «الرحمن» از حقیقت انسان پرده برداشته و جوادی آملی به صورتی خلاقالنه حقیقت انسان را با تائی از این آیات با عنوان «حی متأله» تعریف می‌کند. انسان به عنوان «حی متأله»، براساس جنس خود که قدمی بوده و با سایر حیوانات و نباتات مشترک است «حی» است و براساس «فصل الفصول» خود که وجه تمایز او از سایر حیوانات و نباتات است «متأله» تعریف می‌شود. «متأله» به معنای ذوب در الوهیت «الله» به صورت فطری در تمامی انسان‌ها وجود دارد و فصل اخیر و حد تام انسان را نشان می‌دهد (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۵۲-۱۳۸).

۷. انسان به عنوان «حی متأله» برای نیل به حد تام خود، یعنی ذوب در الوهیت «الله»، نیازمند «مراتب» و «ساختارهای» وجودی خاصی است. مراتب وجودی انسان عبارت اند از: مادی، مثالی، عقلی و الهی (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۶۸-۱۶۶). ساختارهای وجودی انسان نیز شامل حیات، علم و قدرت هستند. ساختار حیات، هماهنگ‌کننده دو ساختار علم و قدرت است (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۸-۱۹۲). برای دستیابی به مراتب مادی و مثالی خداوند ساختار وجودی «قدرت» را در انسان به ودیعه نهاده است که این ساختار خود شامل دو مؤلفه استعمار و تسخیر است (همان، ۱۳۸۹: صص ۲۰۶-۱۹۶). برای نیل به مرتبه عقلی خداوند متعال ساختار «علم» را در انسان به ودیعه نهاده است (همان، ۱۳۸۹: صص ۱۹۵-۱۹۳) و ساختار «حیات» به عنوان هماهنگ‌کننده دو ساختار دیگر شرایط و موجبات نیل به مرتبه الهی را برای انسان فراهم می‌آورد.

۸. براساس مطالب مطرح شده و با توجه به مفهوم «حی متأله» که اساسی‌ترین مفهوم نظریه

انسان به انسان جوادی آملی است، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که برای شناخت انسان باید به مطالعه انسان «به ما هو انسان» پرداخت و این امر موجب نمی‌شود مگر با رجوع به منبع مطلق وحی، یعنی قرآن کریم. رجوع به قرآن کریم، به معنای رجوع به خالق هستی، بهترین و جامع‌ترین تعریف را در عین صحت و تازگی به ما ارزانی می‌دارد. اگر به جای رجوع به قرآن کریم، به منابع ناقص و بعضًا نادرست عقل تجربی رجوع کردیم، آنگاه انسان را «به ما هو حیوان» مطالعه کرده‌ایم و این تنها دستاورده تمدن غرب را پذیرفته‌ایم. با پذیرفتن حقیقت انسان به عنوان حیوانی خطرناک و غیرقابل اعتماد، در دور باطل ایجادشده توسط تمدن غرب دوران می‌کنیم و راه تفکر را برخود خواهیم بست و در این صورت امیدی به تحول در هیچ زمینه‌ای نخواهد بود، چراکه تمدن غرب امروز در یک جهالت فکری مدرن به سر می‌برد. تمنی که نگاهش به انسان در مادیات خلاصه می‌شود نمی‌تواند برای انسان برنامه حیات‌بخش طراحی کند و آن زمان که به مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی انسان می‌پردازد، انسانی را مطالعه می‌کند که در بعد حیوانی اش معنا شده است و او را از هرگونه منبع وحیانی و مطلق، منقطع در نظر می‌گیرد. آیا با این نگاه می‌توان در عرصه روان‌شناسی تحولی ایجاد کرد؟ برای تحول در عرصه علوم انسانی ابتدا باید مفهوم دو موضوع علم و انسان مشخص شود. در این نوشتار تلاش شد تا مفهوم انسان براساس نگاه مبنایی به قرآن کریم با نگاه ویژه علامه جوادی آملی تبیین و تشریح شود. امید است با توجه به حرکت صورت‌گرفته در عرصه تحول علوم انسانی در این مرحله از عصر انقلاب اسلامی پژوهش و تحقیقات بیشتری بر روی مبانی علوم انسانی و به ویژه روان‌شناسی صورت پذیرد، تا به فضل الهی موجبات این تحول مهیا شود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.

۲. اتکینسون، ریتا ال و همکاران. ۱۳۸۸. متن کامل زمینه روان‌شناسی هیلگارد. ترجمه برانی و بیرشک و بیک و زمانی و شاملو و شهرارای و کریمی و گاهان. تهران. رشد. چاپ دوازدهم.
۳. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۹. تفسیر انسان به انسان. قم. اسراء. چاپ پنجم.
۴. حسین‌زاده، محمد. ۱۳۹۰. درآمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت دینی. قم. مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (قدس سره). چاپ سوم.
۵. طاهرزاده، اصغر. ۱۳۹۰. خویشتن پنهان. اصفهان. لب‌المیزان.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۴۲۱ق. المیزان فی تفسیر القرآن. قم. مطبوعات اسماعیلیان.
۷. عباسی، حسن. تابستان ۱۳۹۱. «سلسله مباحث تجاوز به ذهن». اندیشکده یقین

www.kolbeh-keramat.ir